

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

آزاد ل.

۳۰ جولای ۲۰۱۸

انتخابات در افغانستان؟ یعنی چه؟؟

۲

خرها تمام محترمند! اندرین دیار باید نمود از دل و جان احترام خر
خرها وکیل ملت و ارکان دولتند بنگر که بر چه پایه رسیده مقام خر
شد دایمی ریاست خرها به ملک ما ثبت است در جریده عالم دوام خر
خرهای تیزهوش، وزیران دولتند تثبیت شد به خلق جهان احتشام خر
شخص رئیس دولت ما، مظهر خراست نبود به جز خر، آری قایم مقام خر
امروز و زخرخری و خرسواری است فردا زمان خرکشی و انتقام خر

به دوام گذشته

با ملاحظه تاریخ کشور ما می بینیم که در زمان شاه امان الله نخستین تلاش ها در جهت ایجاد پارلمان یا شورای ملی آغاز شده بود.

صبح الدین کشکی در کتاب دهه قانون اساسی می نویسد: در تحت قانون اساسی ۱۹۲۳ امیر امان الله یک شورای دولتی تشکیل شده بود؛ ولی آن مجمع نیمه اعضای آن انتخابی دولت بود **واستقلالی از خود** نداشت. در همین حال میر غلام محمد غبار در این ارتباط از یک تلاش سخن می گوید، چنان که در جلد دوم افغانستان در مسیرتاریخ می خوانیم:

« قبلاً در دوران امانیه در جرگه کبیر هزار نفری پغمان سال ۱۳۰۷ شمسی فیصله گردید که یک شورای ملی یک صد و پنجاه نفری از وکلای انتخابی و حتی المقدور باسواد افغانستان تأسیس گردد، وکلای این جرگه نمی توانند خود به حیث وکیل در شورای جدید داخل شوند، در همین سال آتش اغتشاش سفوی در مملکت دامن زده شد و دولت امانیه سقوط کرد، مهذا مصوبات این جرگه بزرگ معوق ماند،»

اما شورای دولتی که کشکی از آن سخن می گوید شاید اشاره به مجلس تصویب نخستین قانون اساسی افغانستان در زمان شاه امان الله است، میر محمد صدیق فرهنگ در این ارتباط در کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر می نویسد: «مهمترین کاری که در این دوره صورت گرفت ، بدون شبهه تصویب اولین قانون دولت بود که در ۲۰ حمل ۱۳۰۲ (۱۹۲۳) اپریل (۱۹۲۳) با عنوان « نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان» از جانب هشتصد نفر از ارکان دولت و سران قبایل

که شاه در جلال آید به نام لویه جرگه دعوت نموده بود به تصویب رسید،»
به گفته فرهنگ در این قانون نهادی به نام شورای دولت پیش بینی نشده بود.
فرهنگ از آن به نام مجلس مؤسسان یاد می کند، او می گوید هرگاهی که دولت می خواست به نقشه هایش شکل قانونی بدهد مجلسی را با این عنوان بدون رعایت آزادی رأی دهی، بدون توجه به تناسب تعداد نمایندگان با نفوس مناطق و اقوام مختلف کشور، تشکیل داده و به دلخواه خود از آن تصویب می گرفت،» (با خواندن چنین موضوعاتی باید شخصیت های ارتجاعی و چاپلوس در گاه خاندان نادری (یحیی خیل) و دیگران، شاهان سرزمین خود را را نادیده نگرفت) آنها بنا بر روشن بودن زیادی از خیانتها و جنایات شاهان و زور مندان اجباراً به آن اعتراف می کنند.
نادر خان پس از تلاش های مذبحانه و واضحاً در خدمت انگلیس بودن که به سال ۱۹۲۹ برابر با ۱۳۰۸ خورشیدی به قدرت رسید، دولت خود را «شاهی مشروطه» خواند؛ اما این ادعای نادر خان نوکر مشخص انگلیس در تناقض با شاهی مشروطه قرار داشت.

چه دولت او نه شاهی مشروطه؛ بلکه دولت شاهی استبدادی خانوادگی با اختیارات مطلقه بود.
او تمامی قدرت را در میان برادران، اعضای خاندان و هواخواهان و چاپلوسان مداح خود قسمت کرد و به آنها اختیارات گسترده ای داد، بدینگونه او یک دولت خاندانی و قومی را در افغانستان پدید آورد، آن اندیشه پلید و شیطانی تا همین امروز در مغز های پوسیده تعدادی از بقایای آنها و کاسه لیسان درگاه شان تزیق شده و به کمک (روحانیون خاین) در مغز ما (شاه سایه خداست) جای داده شده که منشای دید و حکم استعمار انگلیس بوده است.
اعضای خانواده او در حالی که همه منابع کلیدی قدرت را قبضه کرده بودند، خود را در برابر هیچ مرجع قانونی پاسخگویی و حساب ده نمی دانستند، در حقیقت آنها بر تر از قانون بودند و به مفهوم دیگر اراده آنها خود قانونی بود که بر مردم تطبیق می شد؛ این درحالیست که دولت های مشروطه دارای اختیارات مشروط بوده و در برابر مردم پاسخگو هستند، (اما در هر شکلش نمی توان شاهی مشروطه را مترقی و مردمی دانست؟ چون شاه، شاه است و هرچه بخواهد همان می شود.؟) شاهی مشروطه اگر بنا به جبر زمان و فشار ملت، عمل ظاهراً ملی را انجام می دهد فقط به خاطر فریب مردم بوده و می باشد مثلاً بعد از نادر می توان از سلطنت ظاهر و داوود یاد نمود.
به گفته میر محمد صدیق فرهنگ فقره نهم خط مشی نادر خان با تشکیل شورای ملی ارتباط داشت، اما نادر خان پیش از پایه گذاری پارلمان لویه جرگه ای را در ماه میزان ۱۳۰۹ برابر با سپتمبر ۱۹۳۰ دعوت کرد، به گفته فرهنگ «این جرگه را مرکب از اشخاص دست چین از سران قبایل و اقوام و ریش سفیدان مناطق شهری در کابل دایر نمود.»

فرهنگ در ادامه می نویسد مجلس علاوه بر تأیید پادشاهی محمدنادر خان (که باید و حتماً می شد) هیأتی را مرکب از یک صدو پنچ نفر از بین اعضای خود جهت تصویب قانون اساسی تعیین نمود، هیأت مذکور که شورای ملی نامیده شد، در ماه اکتوبر سال ۱۹۳۱ برابر با ۱۳۱۰ خورشیدی قانون اساسی جدید را با عنوان " اصول اساسی دولت علیه افغانستان" مرکب از یک صدو ده ماده به تصویب رسانید.

به گفته میر غلام محمد غبار در جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ، در لویه جرگه نادرخان (۳۰۱) تن اشتراک داشتند که از آن شمار (۲۰۹) تن آنان مأمورین رسمی و افسران نظامی دولت بودند.

در انتخاب این افراد یگانه معیاری که وجود داشت وفاداری به نادر شاه، خانواده و دولت او بود، اراده مردم در تعیین آنها نقشی نداشت؛ ارگانهای محلی دولت افراد مورد نظر دولت را بر مردم تحمیل می کردند و آنها را به نام نماینده مردم به جرگه کابل می فرستادند.

عمده ترین هدف نادر از این جرگه این بود تا در یک جهت فیصله های جرگه (۱۳۰۷) پغمان در زمان امان الله رد گردد و در جهت دیگر جرگه پادشاهی او را تأیید نموده و حاکمیت او را مشروعیت بخشد. او توانست که به اهداف خود در جرگه دست یابد.

شورای ملی نادر خان با ایراد بیانیۀ او در سنبلۀ (۱۳۰۹) به کار آغاز کرد.

در گزینش اعضای پارلمان نادرخان نه تنها **مردم هیچ گونه نقشی نداشتند**؛ بلکه تناسب نفوس ولایات نیز در نظر گرفته نشده بود و مقامات در چارچوب سلیقه های خاندانی و قومی خود سهمیه ای به هر ولایت مشخص ساخته بودند. بدینصورت نادرخان پارلمانی را به وجود آورد که همه فیصله ها و تصامیم آن بر محور اراده و خواست او و خانواده او می چرخید.

گذشته از این نادر خان خلاف تمام معیار ها و موازین انسانی، اجتماعی و پارلمانی رئیس پارلمان را خود تعیین کرد، این رئیس انتصابی **عبدالاحد مایار** نماینده وردک بود.

به گفته میر غلام محمد غبار در جلد دوم افغانستان در مسیرتاریخ باری عبدالعزیزخان وکیل قندهار علیه عبدالاحد مایار رئیس انتصابی شورا بیانیۀ ای ایراد کرد و تعیین رئیس شورا را حق وکلا دانست نه این که از طرف دولت تحمیل شود، غبار باور دارد که آن مرد محترم بعد ها به همین جرم به زندان سیاسی افتاد و سیزده سال را در زندان بماند. با وجودی که این پارلمان هیچ گونه اراده در برابر نادر خان نداشت با این حال او ابتکار ارتجاعی نموده و به سال (۱۳۱۰) مجلس اعیان را به وجود آورد و رشته صلاحیت هائی به آن داد که عملاً صلاحیت و اراده شورای ملی را محدود می ساخت.

مجلس اعیان نادرخان (۲۷) تن عضو انتصابی داشت، این اعضاء به وسیله شاه از میان **اشراف، روحانیون و ملاک ها** منصوب شده بودند، چون همین قشر های کثیف همیشه و در مقطع های زمانی در اکثر کشور های جهان مدافع منافع زورگویان، نوکران اجنبی، مرتجعین، خاینان به مردم و مصالح ملی بوده اند و اکثراً کثافت هائی به نام **(روحانیون)** در پیشروی و گسترش این خیانت ها قرار داشتند.

به گفته میر غلام محمد غبار لوایح پیشنهادی دولت بعد از تصویب مجلس اعیان به شوری فرستاده می شد، گذشته از آن مجلس اعیان صلاحیت رد مصوبات شوری را داشت.

بدینگونه نادرخان توانست حاکمیت مطلق خود را بر شوری قایم کند، در حالی که او این علاقه مندی را نیز داشت تا به مردم کشور و جهانیان با حیل و نیرنگ وانمود کند که باورمند به شیوه های حکومتداری بر اصول دموکراسی است، مثل شاهانی که قبل از او بوده و یا هم بعد از او آمدند.

پارلمان نادرشاه بیشتر به یک مجمع تشریفاتی همانند بود تا یک مرجع قانون گذار، در این پارلمان هیچ **عنصر مخالف** نادرخان و دولت وجود نداشت، از همین سبب هیچ گاهی در آن بحثی خلاف دولت صورت نمی گرفت و بحث ها همه در زیر کنترل دولت قرار داشت.

نادر خاین به روز هفدهم عقرب ۱۳۱۲ برابر با ۱۹۳۳ میلادی با ضرب گلوله یک تن از شاگردان لیسه نجات به نام عبدالخالق درباغ ارگ از پای در آمد و تخت و تاج او ظاهراً به فرزندش محمد ظاهر رسید؛ اما در واقعیت امر این عمو های او مشخصاً هاشم خان بود که تمام قدرت را تا هفده سال دیگر در اختیار داشت.

افغانستان در سالهای حکومت هاشم یکی از دشوارترین سالهای استبداد خاندان سلطنتی را پشت سر گذاشت، دوره های دوم، سوم، چهارم، پنجم و ششم پارلمان در دوران صدارت او به کار خود ادامه داد.

پارلمان در این دوره و دوران های بعدی با حفظ ماهیت ارتجاعی و ضد مردمی خود از نظر کیفی در حقیقت ادامه

همان پارلمان دوران استبدادی نادر بود. پارلمان در این دوران و هیچ گاهی بیشتر از یک تشریفات سیاسی نبود تا یک نهاد قانون گذار مستقیم.

اساساً در این دوران سخن آخر در رابطه به حیات و مامت کشور را صدراعظم یعنی هاشم خان می گفت ، حتی شاه هنوز (و تا دم مرگ) توانائی آن را نداشت تا در رهبری جامعه نقش قابل توجهی داشته باشد و اگر هم می داشت به یقین کامل چیزی بیشتری از دوران سلطنت چهل ساله خود نمی توانست انجام دهد، چون او یک شاه بود و میراث خور شاهان قدیم و متکی به نیروی قدرت های استعماری و اجباراً همان عملی را انجام می داد که تمام شاهان در دنیا انجام داده و می دهند.

بدینگونه پارلمان ۱۹۴۹-۱۹۵۲ برابر با ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۱ خورشیدی در ادبیات سیاسی افغانستان به نام دوره هفت شوری شهرت دارد، شماری از نویسندگان بر این باور اند که در انتخابات این پارلمان حکومت نخواست است تا به مداخله بپردازد تا دست کم به مانند گذشته ها افراد مورد نظر خود را به پارلمان بفرستد.

بر اساس گفته صباح الدین کشکی در کتاب دهه قانون اساسی از این پارلمان به نام شورای لیبرال نیز یاد شده است، باز هم به گفته کشکی شاه محمود هدایت داده بود تا اعضای مجلس شوری بدون مداخله حکومت انتخاب شوند،(البته نباید فراموش کرد که این گفتار کشکی به نقل از دیگر همکیشانش می باشد)؟

این انتخابات پارلمانی شور و هیجان بزرگی را در میان شهریان کابل پدید آورد و آن ها با علاقه مندی به پای صندوق های رأی رفتند.

در نتیجه شماری از شخصیت های ملی ، روشنفکران و رهبران حزبی به نمایندگی از شهریان کابل و شهر های دیگر در پارلمان راه یافتند فرهنگ در کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر، این نام ها را مشخص ساخته است: « میرغلام محمد غبار از کابل ، دکتر عبدالرحمان محمودی از کابل ، گل پاچا الفت از جلال آباد، محمدکریم نژیی از اندخوی، صلاح الدین سلجوقی از هرات، عبدالحی حبیبی از قندهار، سید محمد دهقان از بدخشان ، عبدالاول قریشی از تخار، خال محمد خسته از مزارشریف، نظر محمد نوا از میمنه و عده دیگری از سایر نقاط کشور»)

درین جا فقط اسم چند تن از روشنفکران ، تحول طلبان و انقلابیون مردمی هم دیده می شود که بنا به طرز تفکر در مورد آزاد سازی مردم بسته در بند خواستند از طریق پارلمان وارد کار سازی سیاسی شوند که متأسفانه مبارزات آنها از طریق پارلمان به ضد پارلمان سازان مؤثر واقع نشده و سبب گردید تا هر کدام شان به حبس های طولانی محکوم شوند و همین موضوع از دید گاه من اشتباه بزرگی بود که ایشان به مبارزات پارلمانی باور مند بودند)؟ البته من در آن مقامی نیستم که (بر عملکرد شخصیت های بزرگی که در بالا ذکر شد انگشت انتقاد بگذارم اما چون باور مند به مبارزات پارلمانی نیستم خواستم فقط بگویم که فوقاً گفتم ،)؟

فرهنگ دسته بندیهای درون پارلمانی را شامل سه دسته می داند :

دسته اول: حدود سی نفر آزادیخواه بودند که می خواستند شوری وظایفش را به شیوه پارلمان کشور های مشروطه اجراء نموده و حکومت را در کار های خلاف قانون مورد سؤال و انتقاد قرار دهد.

دسته دوم را فرهنگ متشکل از اکثریت محافظه کار می داند که در اغلب موارد به دستور حکومت رفتار می کردند. دسته سوم از نظر کمیت گروه کوچک ؛ ولی فعالی خوانده شده اند که متشکل از کارمندان سابق دولت بودند. فرهنگ اظهار نظر می کند که این گروه هرچند با شاه محمود خان میانه خوبی نداشتند ؛ ولی با آزادیخواهان نیز رابطه و پیوندی نداشتند. آن گونه که فرهنگ نوشته است هدف آنها ضعیف ساختن حکومت شاه محمود و مساعد ساختن تشکیل کابینه به وسیله داوود بود.

دوره هفتم شوری را می توان نخستین تجربه دموکراسی خاندان حاکم خواند، این که حکومت و خاندان نخواستند تا در انتخابات این دور مداخله کنند ، ممکن انتظار داشتند تا مردم و روشنفکران را در برابر یک آزمون تاریخی قرار دهند که آیا آنها به پاس این دموکراسی اهدائی به ثناخوانی خاندان می پردازند و یا این که دامنه خواست های سیاسی – اجتماعی خود را گسترش می دهند و نهایتاً درد سر های تازه ای برای حکومت و خاندان پدید می آورند، تجربه نشان داد که روشنفکران با استفاده از این فرصت در تلاش پیاده سازی اصول دموکراسی در جامعه بر آمدند که این امر به هیچ صورت برای حکومت و خاندان خوش آیند نبود.

دوره هشتم شورای ملی از ۱۳۳۱ – ۱۳۳۳ خورشیدی ادامه داشت ، در انتخابات این دوره ، حکومت و خاندان سلطنتی نتوانستند شکیبائی خود را نگهدارند ؛ بلکه به مداخله در انتخابات پرداختند تا مانع ورود شخصیت های ملی ، روشنفکر و دیگر اندیش به پارلمان گردند ، آنها در این امر به موفقیت دست یافتند ، دوره هشتم، نهم ، دهم و یازدهم شورای ملی از سال ۱۳۳۱ تا سال ۱۳۴۲ ادامه داشت و با سالهای صدارت داوود خان برابر است ، موضوعات اصولنامه ها، قوانین، لوایح، معاهدات ، قرارداد ها و غیره امور تقنینی به صورت عادی موضوع کار این دوره های پارلمانی بود.

این دوره های پارلمانی نتوانستند که در زندگی سیاسی – اجتماعی افغانستان نقشی به نفع توده های محروم بازی کنند یک نکته روشن است که در این دوره ها پارلمان به مانند دوره های پارلمانی دوران نادرخان و هاشیم خان نمی توانستند از مردم افغانستان نمایندگی کنند؛ بلکه بیشتر بر مدار نیت حکومت حرکت می کردند.

سومین قانون اساسی در افغانستان به سال ۱۹۶۴ برابر با (۱۳۴۳) نافذ گردید و بر اساس آن به سال (۱۳۴۴) دور دیگر پارلمان در کشور آغاز شد که به نام دوره دوازدهم شوری شهرت دارد.

این دور پارلمانی در روز تولد ظاهرشاه در چهارده اکتوبر ۱۹۶۵ با سخنان او گشایش یافت که ۲۱۶ تن عضو داشت. در دهه دموکراسی پارلمان در دو دور به کار خود ادامه داد، یکی پارلمان دوره صدارت داکتر یوسف که به سال ۱۹۶۵ میلادی برابر با ۱۳۴۴ خورشیدی به کار آغاز کرد. دو دیگر پارلمان دوره اعتمادی که به سال ۱۹۶۹ برابر با ۱۳۴۸ گشایش یافت.

به گفته صباح الدین کشکی در کتاب دهه قانون اساسی در افغانستان ، در دور دوم انتخابات پارلمان در زمان صدارت اعتمادی نه تنها حکومت؛ بلکه خاندان سلطنتی نیز به مداخله در انتخابات پرداختند.

او می گوید که مشخصاً شاه ولی خان و سردار عبدالولی تلاش کردند تا طرفداران آنها در پارلمان راه یابند تا از آنها دفاع کنند، این که مداخله گران در انتخابات چقدر به اهداف خود رسیدند مسأله جداگانه بیست ؛ اما این نکته روشن است که از شمار ۱۶۰ وکیل دوره پیشین (دوره دوازدهم) که خود را در دور دوم نیز نامزد کرده بودند؛ تنها ۶۰ تن آنان کامیاب شدند.

مصیبت دیگر این که به گفته کشکی در این دوره از تمام نمایندگان ولسی جرگه تنها هشت تن آنان دارای آموزش های تخصصی حقوقی بودند.

گوئی تاریخ سیاه یک بار دیگر در افغانستان تکرار می شد، در دوره بعدی مداخله حکومت بسیار آشکار بود و این امر سبب آن شد تا شماری از نامزدان ملی و غیر وابسته به دولت، نتوانستند که به پارلمان راه یابند.

هموطن! بیا کمی به خود آی ! از طلسم شیطانی استبداد و استعمار که توسط روحانیون بر تو تحمیل شده است خود را بیرون آر !! تا آزاده باشی و بتوانی تصمیمت را در قبال آزادی خود و مردمت بیان داری! فقط آگاه باش و روی اندیشه های مترقی افکارت را متمرکز و آماده مبارزه باش.